

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب در فرمایش امام قدس سره که بین خطابات شخصیّه و قانونیّه تفاوت‌هایی گذاشتند
و انحلال به یک معنا را انکار فرمودند ولو اصل الانحلال بالمعنی العام را انکار نفرمودند؛
یعنی این‌که بالاخره تکلیف و وظیفه متوجه همه هست. این تکلیفی دارد غیر او، او تکلیفی
پیدا می‌کند غیر این. انحلال را انکار فرمودند. از آن طرف به آن معنایی که حالا قائلین به
قول به انحلال می‌گویند و باز این مسئله را هم ایشان فرمودند که در خطابات قانونیّه و
خطابات شخصیّه این تفاوت وجود دارد که خطابات شخصیّه توجّهش به غیرقادر و عاجز
درست نیست ولی خطابات قانونیّه درست است. و هم‌چنین در آن که خارج از محل ابتلاء
است. خطاب شخصی استهجان دارد اما خطاب قانونی استهجان ندارد و بر این اساس
می‌فرمایند که از شرائط تنجیز علم اجمالی این نیست که تمام اطراف داخل در محل
ابتلاء باشد بلکه اگر بعض اطراف هم خارج از محل ابتلاء باشد چون تکلیف وجود دارد پس
ما علم به تکلیف داریم که مثلاً اگر می‌داند یا لباس خودش متنجس شد یا لباس آن کسی
که الان دیگه جدا شدند و تانزانیا رفته و هیچ ارتباطی هم با هم ندارند اما چون خطاب
«إجتنب عن النجس» یا «لا تصلّ فیهِ» و امثال ذلک؛ این اشکالی ندارد که نسبت به آن هم
باشد. پس علم اجمالی به وجود یک تکلیف فعلی «إجتنب» یا «لا تصلّ» را دارد خلافاً ل
آن‌هایی که می‌گفتند شرطش این است که از محل ابتلاء خارج نباشد چون اگر از محل
ابتلاء خارج باشد دیگه «لا تصلّ» یا «إجتنب» نسبت به آن نیست پس علم پیدا نمی‌کنم.
شاید آن نجس باشد «إجتنب» معنا ندارد به آن، این هم که مشکوک بدوی است پس
بنابراین برائت جاری می‌کنیم یا سایر اصول مرخصه را جاری می‌کنیم.

عرض می‌کنیم خب ما این امتیازی را که ایشان فرمودند نسبت به این‌که خطابات قانونیّه
برای غیرقادر یا ناسی یا ساهی اشکالی ندارد؛ این را هم نشد بپذیریم؛ اما نسبت به خارج
از محل ابتلاء بعید نیست این فرمایش تمام باشد و درست باشد به این‌که در خطابات
شخصیّه نسبت به آن‌که خارج از محل ابتلاء است واقعاً، محل ابتلاء نه به آن معنا که شیخ
می‌فرمود، نه، واقعاً خارج از محل ابتلاء به این معنا که دور از دسترس است که اگر
بخواهی به او بررسی مقدمات عدیده‌ای باید بچینی که عادتاً کسی داعی بر این کار پیدا
نمی‌کند. و یا این‌که تنفر طبع از آن دارد و بر اثر این تنفر طبع؛ انسان‌ها آن را انجام
نمی‌دهند. این به شخصاً، به شخصی خطاب بکنی بگویی این را انجام نده، حرام است بر
تو، این استهجان عرفی دارد. اما اگر بنحو عام گفته بشود آن دیگر این استهجان را ندارد.
مثلاً در خود عرفیات خودمان هم این‌جوری هست؛ یک وقتی مثلاً به یک کسی خطاب
می‌کنند می‌گویند برو فلان کار را انجام بده، آدم گاهی خجالت می‌کشد مثلاً یا ...، اما یک
جمعی است می‌گویند بروید این کار را انجام بدهید. این چون این در ضمن جمع قرار

می‌گیرد ممکن است اگر خودش خصوصیت بود یک جهتی در این بود که به خصوص این خطاب بکند برو این‌کار را انجام بده، این مثلاً پدرش هست فرض کنید یا یک کسی است که احترامش برایش خیلی لازم و می‌خواهد خطاب شخصی به او بکند برو این‌کار را انجام بده، اما اگر ایشان هم توی مسجد نشسته بگوید ای مردمی که این‌جا نشستید بروید فلان کار را انجام بدهید. این شامل پدر هم می‌شود ولی دیگه آن استهجان را ندارد عرفاً، فلذاست بعضی آثاری که ایشان بین خطابات شخصی و خطابات قانونیه می‌فرمایند خب بعضی آن مثل قدرت و این‌ها را گفتیم که نمی‌شود بپذیریم و انحلال هم گفتیم اشکالی ندارد. ولی در عین حال فرقی بین شخصی و قانونی در شمول نسبت به غیرقادر نیست؛ یعنی هر دوی آن مستهجن است، هر دوی آن غلط است، هر دوی آن لغو است، فرقی نمی‌کند. اما بعضی از آثار مثل این اثر؛ این بعید نیست که بگوییم همین‌طور است که ایشان می‌فرمایند که خطابات قانونی برای امور خارج از محل ابتلاء یا آن‌که اشخاص طبعاً به او میلی ندارند، رغبتی نسبت به او ندارند بلکه تنفر طبعی نسبت به آن دارند این اشکالی ندارد. حالا شارع بفرماید مثلاً اکل قاذورات حرام است. خب برای همه، آدم استهجانی این‌جا درک نمی‌کند، این را می‌فرماید این حرام است برای این می‌فرماید که حالا ممکن است برای بعضی‌ها اهمیت نداشته باشد، حالا بعضی‌ها مثل این‌که مرتاضینی که این‌کارها را می‌کنند برای ذلت نفس تا این‌که یک آثاری بخواهند بگیرند برای...، این‌کارها را می‌کنند دیگه، خب شارع می‌فرماید این حرام است. بر همه حرام است. حالا این آدم احساس استهجان یا لغویت این را نمی‌کند در این

س: پس توی شخصی هم شما لغویت را قبول ندارید

ج: بله؟

س: توی شخصی هم فقط یک استهجان عرفی را قبول دارید و الا لغویت را قبول ندارید

ج: لغویت اگر حالا، لغویت را عرض می‌کنیم که نسبت به...، اگر واقعاً دارد ترک می‌کند گاهی ممکن است بگوییم آن‌جا هم لغو است مگر این‌که آن فرمایشات آقای خوئی را بگوییم که این نهی را می‌فرماید برای این‌که مستندش قرار بگیرد. اما خب آن اشکالی که این‌جا وجود داشت که اگر داعی فقط این است که قصد قربت بکند؛ داعی فقط این باشد که بتواند، این معلوم نیست اگر فقط داعی...، بعث توی آن نباشد، زجر توی آن نباشد، اسم این تکلیف باشد، اگر داعی فقط این باشد، بله، اگر مرکب باشد اشکال ندارد؛ یعنی هم آن باشد هم این باشد، تعدد داعی باشد. اما اگر داعی منحصر بشود به این، این قبلاً گذشت که این لامعنا له،

س: عرض من حاج آقا این است؛ اگر شما لغویت را یا با بیان آقای خوئی یا با بیان سید یزدی یک‌جوری حل می‌کنید خب، این که خطاب شخصی‌اش هم دیگه اشکالی ندارد. اگر حل نمی‌کنی، با این‌که من یک خطاب کلی داشته باشم مجاذیری مثل نمی‌دانم شرم و حیا و این‌ها درست می‌شود ولی محذور لغویت که با خطاب کلی درست نمی‌شود که

ج: نه، لغو هم نیست. ببینید آن لغوی که، آخه لغوی که

س: اگر لغو نیست توی شخصی هم لغو نیست.

ج: نه، تفاوت می‌کند. ببینید چون آن‌جا یک سرمایه‌گذاری خاص دارد می‌کند

س:

ج: نه، ببینید؛ آن‌جا چیز اضافه‌ای به‌کار نمی‌برد یعنی سرمایه‌گذاری خاص نمی‌کند که باید بگوید «یا أَيُّهَا النَّاسُ» آن یک‌خرده لغویت‌ها بعضی از این‌ها از این ناشی می‌شود که خب این گفتن و خودت قانون بیایی برای این جعل بکنی و وقت را صرف این‌کار بکنی خب چی؟ اما اگر نه

س: لغو نیست دیگه

ج: نه، نه، نه، نه، آن‌جایی که عرض می‌کنم به این‌که خارج از محل ابتلائش است. درست؟

س: بله

ج: به این‌که خارج ...، بگوید نکند یک وقت آن پیراهن را بروی بپوشی؟ نکند آن آب را بخوری؟ با این‌که در محل ابتلائش نیست. اما اگر بیاید بگوید آقا، چیزی که مغضوب است، چیزی که در ...، حرام است بر همه تصرف در او، حالا پر آن او را هم بگیرد، یعنی و اراده هم می‌کند ها! مبادی هم در آن وجود دارد نه آن ...، این دیگه چون سرمایه‌گذاری ویژه برای این نمی‌کند.

س: می‌دانم حاج آقا، به هر حال این شبهه را شما جواب ندادید که ما اگر لغو نمی‌دانیم، مستقیم هم بگوید اشکالی ندارد که، می‌خواهد سرمایه‌گذاری ویژه بکند. فرض این است که لغو نیست. مستقیم هم بگویدحالا یا به بیان محقق خوئی یا به بیان سید یزدی، مستقیم هم بیاید بگوید چه اشکالی دارد؟ اگر که لغو نمی‌دانید این‌طوری است اگر لغو هم می‌دانید که آن

ج: داریم فارغ را می‌گوییم. فارغ را داریم می‌گوییم. یک وقت یک چیزی که یا اصلاً فایده ندارد یا کم فایده دارد کأته هزینه کردن برای او لغو شمرده می‌شود. دیگه این‌قدر قانون به‌خصوص این جعل می‌کنید، این که خودش دارد انجام نمی‌دهد

س: می‌خواهد مستند قرار بگیرد

ج: نه، مستند هم گفتیم اگر قصد این نداشته باشد تکلیف نمی‌شود.

س: پس ما را....

ج: خب حالا، گفتیم قصد قربتی که آقای خوئی می‌خواستند درست کنند گفتیم این مبرر نمی‌شود چون تکلیف نمی‌شود، بعث نمی‌شود و اگر شما حقیقت تکلیف را بعث می‌دانید و اگر حقیقت تکلیف را یک چیز دیگر بدانید اما اگر بعث می‌دانید، طلب می‌دانید این...، اما این طلب و این بعث اگر به این شکل باشد که بخواهی متوجه خاص این بکنی، این گفته می‌شود که... این هزینه و فائده به هم نمی‌خواند. شما برای چی این‌کار را می‌کنید؟ اما اگر، حالا که من دارم به همه می‌گویم و ناس را باید بگویم که دیگران را هم شامل، می‌خواهم غیر واحدی را شامل بشود، میلیون‌ها انسان را دارد شامل می‌شود. حالا این را هم شامل بشود، آن‌وقت قید نمی‌زنم اراده هم می‌کنم. چون این اراده کردن هم.. ببینید؛ این اراده کردن هم که یک چیز اضافه‌ای از من طلب نمی‌کند که، یک که بگوید هزینه و

فائده ندارد این جا، خب پس بنابراین این جا بعثی نیست. فرق است انسان وجداناً احساس می کند که تخصیص کسی که نسبت به یک چیزی خارج است از محل ابتلاش، او را به خصوصه بخواهد نهی بکند، این می گویند این کار لغو است داری انجام می دهی، این چه کاری است داری انجام می دهی؟ یا خیلی قلیل الفائده و نزدیک به عديم الفائده است. اما اگر نه، این کار را نمی کند، برای خصوص او نمی گوید، دارد به همه می گوید خب او را هم شامل می شود، آن وقت اراده هم می کند بله، چون اراده ویژه که نمی خواهد برای آن انقداح در لفظش...

س: آن اراده چه فایده ای دارد؟ این را فقط بفهمم، همین یک جمله را، اراده اش

ج: فایده اش را حالا می گویم. فایده اش همین است. فایده اش همین است که؛ قبلاً هم گفتیم که یکی از فوایدی که ذکر می کردیم همین است که این در موارد این چنینی که علم اجمالی برایش پیدا می شود نمی تواند آن را مرتکب بشود و مولا در این اثر می بیند که آن را مرتکب نشود و الا چه کار می کند؟ حرف همین آقایان را می زند می گوید من نسبت به آن که تکلیف ندارم، نسبت به این چیه؟ می آید برائت جاری می کند. کفی له فائده که اگر می بیند که این جاها موجب احتیاطش می شود که در این موارد احتیاط بکند این از لغویت هم خارج می شود. نه استهجان آن جوری دارد که بگویند داری خطاب می کنی، این فایده هم که بر آن مترتب است و هزینه اضافی کذا هم از او نگرفته که بگویند چه هزینه اضافی داری انجام می دهی، بنابراین این فارغی که حضرت امام قدس سره بین خطابات شخصیّه و خطابات قانونیه می گذارند، این فارغ در این موارد مثل موارد ابتلاء و این ها؛ این فارغ قابل تصدیق است و فرمایش متینی به نظر می آید ولو این که در مورد عجز و سهو و نسیان و این ها نمی تواند انسان قبول کند آن جا را

س: این فائده برای خطاب شخصیّه نیست؟

ج: نه، آن جا نه، آن جا باید بگوید احتیاط بکن و الا بگوید او را نخور، خطاب این جوری، این را عرف نمی پسندد

س: حالا فائده تصویر نمی شود

ج: چرا، آن جا هم فائده می شود تصویر بکنی، آن جا هم می شود فائده را تصویر کنی بگویی

س: هزینه زیاد ما واقعیتش را نمی فهمیم

ج: حالا دیگه

س: هزینه زیادی....

ج: هزینه دارد دیگه،

س:

ج: بابا! بابا! اگر می خواهد خطاب خاص به این، شخصی هست ها! اگر خدای متعال جبریل را باید بفرستد بگوید «یا ایّها النّبی قل لزیّد» که این کار را نکند، این خطاب شخصی یعنی این، خب این چیه؟ یک عالم تشریفات را به راه بیندازد برای این که این

کاری که نمی‌کند بگوید نکن

س: نه، نه، فایده تصویر می‌شود یا نه؟ خودتان می‌فرمایید بله ولی هزینه دارد

ج: آن جور نه چون راه دیگر هم وجود دارد. می‌گویند از آن راه برو؛ ولی اگر شامل آن بشود که چنین فایده‌ای هم بر آن مترتب می‌شود لایس به، آن جا چون راه دیگری وجود دارد

س: نه، نه، یک بنده بیشتر ندارد و شما می‌خواهید زیر آب شخصی را کلاً بزنید. آیا در خطاب شخصی که فائده هم دارد تصویر می‌شود یا نمی‌شود؟ باید بگویند تصویر می‌شود.

ج: نه، این که تصویر می‌شود ولی نه، ببینید؛ هر تصویری که فایده ندارد که، تصویر می‌شود اما استهجان هم وجود دارد، می‌گویند این قدر نمی‌ارزد چون راه دیگری دارد. این‌ها یک مقداری امور وجدانی است که آدم می‌بیند که استهجانی ندارد، عرف هم این کار را می‌کند، شما هم می‌بینید که نسبت به قاذورات و نسبت به این‌ها ...، می‌شود یک کسی بگوید این‌ها حرام نیست؟ نهی ندارد در شریعت؟ خب دارد. شرب البول، شرب الدم، حالا دم که خیلی‌ها می‌خورند؛ حالا

س:

ج: بله، حالا آن هم با ...، این‌ها بگویی که این‌ها چیز ندارد، این‌ها حرام نیست، اصلاً آدم لغویتی هم احساس نمی‌کند. حالا علی ای حال این، بر این اساس می‌توانیم بگوییم که در موارد علم اجمالی که بعض اطراف آن خارج از ابتلاء هست این جا تنجز وجود دارد. منتها یک شبهه‌ای هست که حالا در کلمات حضرت امام ندیده‌ام حالا چون این‌ها خیلی متفرق این طرف آن طرف ذکر شده و آن این است که همان طور که قبلاً هم می‌گفتیم، حالا ما اصل تکلیف را تصویر کردیم و گفتیم در خطابات قانونیه نسبت به خارج از محل ابتلاء لایس، اما تکلیف، تنها تکلیف که فائده بر تنجیز نمی‌کند. باید تکلیفی باشد که قابلیت تنجز و گردنگیری و عقوبت را داشته باشد. این را ما نیاز داریم که بگوییم تکلیفی که شامل آن و مربوط به امر خارج از محل ابتلاء هست، این صلاحیت برای تنجز را دارد و مسئولیت‌آور است. این را باید بپذیریم تا این که بتوانیم بگوییم تنجیز علم اجمالی در این موارد درست می‌شود. و الا بله، می‌دانم تکلیفی هست اما امرش دائر است بین تکلیفی که قابلیت تنجز و مسئولیت‌آوری را دارد، اگر این طرف باشد که محل ابتلاء است یا نه، تکلیفی است که ولو وجود دارد اما قابلیت تنجز و مسئولیت‌آوری را ندارد. خب این فایده‌ای ندارد برای تنجیز، نفس این کفایت نمی‌کند

س: منظورتان چیه از مسئولیت‌آور نیست؟

ج: بله؟

س: اضطرار به احد اطراف علم اجمالی این حرف را می‌زدیم. می‌زدیم که اگرچه ما تکلیف داریم اما لاضطرار این گردنگیر بودن از آن افتاده، توی اضطرار، در اضطرار باعث می‌شود که گردنگیر بودن و تنجز و تکلیف به خلاف این که بر مبنای آن جا می‌گوییم اصل التکلیف هست این اصطلاح مال اضطرار باحد اطراف است. از این اصطلاح گردنگیر بودن را برداشته می‌خواهد در این جا چی را استفاده کنیم؟ مایی که خارج از محل ابتلاء هست گردنگیر بودن مسئولیت را از بین نمی‌برد، خلافاً لاضطرار باحد اطراف، اضطرار

باحد اطراف این حرف را می‌زند خوب هم ...، اضطرار باعث می‌شود که من یک ایاحه عملیه داشته باشم، یک ترخیص عملی داشته باشم ولو این‌که علم به تکلیف هست و خود تکلیف هست. این‌جا منظور آن چیه از این اصطلاح؟ می‌فرمایید تنجز و گردگیری را برمی‌دارد خروج از محل ابتلاء؛ یا تکلیف هست یا نیست؟ اگر هست که هست. مثل اضطرار هم نیست قیاسش کنید به اضطرار بگویید آن‌جور حرف‌هایی که می‌زدید، این‌جا باید یک چیز دیگر بگویید مثلاً، مثلاً بگویید که این‌جا یک مسئولیت‌آوری بیشتری دارد و آن مسئولیت‌آوری بیشتری که الان محل ابتلاء را من باید ترک بکنم؟ این‌جا تکلیف خیلی فعلی است، آن حالا محل ابتلائی اصلاً نیست که بخواهم حالا من

ج: نه ببینید؛ وجود تکلیف که مساوق نیست با تنجز و گردن‌آوری؛ مثل موارد شبهات بدویه که شما برائت جاری می‌کنید. تکلیف هست ممکن است باشد ...

س: شبهه مانع است، اضطرار مانع است، این‌جا مانع چی

ج: ولی حالا همین خروج از محل ابتلاء است، یعنی کسی ممکن است بگوید خروج از محل ابتلاء موجب عدم تکلیف نیست اما موجب چیست؟ موجب این است که این تکلیف تکلیفی نیست که گردگیری داشته باشد ...

س: عبارت ملائمت ندارد با خروج از محل ابتلاء. شبهه‌ی بدویه، اضطرار این‌ها عناوینی هستند که به‌خاطر دلیل شرعی خود شارع آمده گفته که من گردگیری را برمی‌دارم، ملائمت دارد ...

ج: بله یا عقل می‌گوید ...

س: تنجز را برداشتم

ج: عقل هم همین‌جور می‌گوید ...

س: عقل عقل را هم می‌گوییم

ج: عقل می‌گوید. خب حالا کسی ممکن است بگوید خروج از محل ابتلاء منافاتی با تکلیف ندارد عقلاً، اما آن یک تکلیف این‌چنینی نیست فلذا اگر عقلاً علم اجمالی بودند یا این بوده یا آن بوده اعتناء نمی‌کنند، نمی‌گویند آن‌جا تکلیف اگر موضوع باشد تکلیف نیست، ولی می‌گویند آن تکلیف گردگیری‌ای برای ما ندارد ...

س: گردگیری ندارد یعنی اصل این‌جا جاری می‌کنند؟

ج: ها یعنی این طرف اصل می‌توانند جاری بکنند حالا یا ...

س: ... این مرحله‌ی دوم بود برای رفع، برای این‌که اصول را جاری بدانیم سه‌تا مرحله بود، یک مرحله این بود که بگوییم اصلاً تکلیفی نیست علمی نیست، مرحله‌ی دوم می‌گفتید که چی؟ می‌گفتید که هست ولی طرف اصول یا طرف تعارض قرار نمی‌گیرد، این ... که شما می‌گویید عقلاً این کار را می‌کنند وقتی دو طرف می‌بینند می‌گویند آقا آن که اصلاً منترک است من فقط این را اصل جاری می‌کنم آن مرحله‌ی دوم است ...

ج: نه نه نه، می‌گوییم عقلاً ممکن است این‌جوری بگویند، ببینید من حرفم فعلاً این نیست

که، می‌گویم برای این‌که ما بتوانیم بگوییم این‌جا تنجیز وجود دارد در این موارد ما به این عنصر هم نیاز داریم که این را هم حسابش را روشن کنیم، تنها کافی نیست که در این‌جا بگوییم که آن هم تکلیف دارد. بلکه ممکن است تکلیف آن‌جا باشد اما کسی بگوید این تکلیف تکلیف بی‌جانی است، این خاصیت را ندارد. شما این را هم حل نکنید کما این‌که اگر یادتان باشد شاید فرمایش محقق حکیم قدس‌سره به این برمی‌گردد گفتیم آقای صدر نقل کردند در بحوث، بحوث فقه از مستمسک که آقای حکیم فرموده که آن تکلیفی که بر روی امری است که خارج از محل ابتلاء است انشغال ذمه نمی‌آورد، نه این‌که نیست. ذمه‌ی انسان منشغل به آن نمی‌شود، گردن‌گیری کأنّ به تعبیر دیگر ندارد. آن‌جا آوردیم فرمایش ایشان را و بحث کردیم. پس ما این عنصر را هم نیاز داریم به این دو چیز، یکی این‌که بگوییم در اطراف، در آن چیزی که خارج از محل ابتلاء است تکلیف دارد و این اشکال ندارد و مثل عجز نیست، مثل نسیان و سهو نیست، تکلیف شامل آن بشود مانعی ندارد و دو این‌که علاوه بر این‌که مانعی ندارد وجود داشته باشد یک تکلیف کم‌خاصیت بی‌خاصیت بی‌جانی نیست، نه مثل بقیه‌ی تکالیف است...

س: بی‌جان یعنی چی حاج آقا؟ بی‌جان یعنی چی؟

ج: بی‌جان یعنی همین، یعنی مثل چی؟ یعنی مثل تکلیفی که برائت از آن جاری می‌کند، هست ...

س: نه نه علم است، این را بفرمایید علم به تکلیف دارم ...

ج: آهان این علم این علم دارد بلکه ...

س: تکلیف دارم تکلیفم عقلائی هست قابلیت انجام دارم ولی بی‌جان است یعنی چی؟

ج: بی‌جان است یعنی همین دیگر، یعنی گردن‌گیری ندارد ...

س: یعنی چی؟ همین گردن‌گیری ندارد یعنی چی؟ برای چی نداشته باشد؟ ...

ج: یعنی عقلاء ...

س: وقتی تکلیف را خدا صادر کرده عقلائی هم هست من هم می‌توانم انجام بدهم می‌توانم ... خب بی‌جان است یعنی چی دیگر؟

ج: خب حالا ...

س: حاج آقا حرف آقای حکیم می‌گفت چی؟ می‌گفت که ما وقتی که می‌خواهیم برائت را جاری کنیم در مورد مشکوک، وقتی تکلیف از خارج از محل ابتلاء را عقلاء می‌گویند اصلاً من در ضیق نیستم در انشغالی نیستم ...

ج: نه این‌که تکلیف نیست ...

س: عرض کنم گفتم دوتا مرحله داشت برای این‌که می‌گفتیم منجز نیست علم اجمالی که می‌گفتیم علم اجمالی نیست؛ یکی نه می‌گفت آقای حکیم یا صدر چندتا بیان بود می‌گفتند علم اجمالی هست اما نسبت به خارج از محل ابتلاء تو در ضیق و شغلی

نیست نمی‌بینی خودت را تا برائت بخواهد تو را خارج کند. آقای حکیم این را می‌گفت، می‌گفت عقلاء خودشان را منشغل به آن تکلیف خارج از محل ابتلاء نمی‌بینند تا بخواهند تمسک

ج: منشغل نمی‌بینند یعنی چی؟ یعنی نیست؟

س: یعنی همان به قول شما بی‌جان است، آن یک حرف دیگر است ...

ج: همین را من دارم می‌گویم، من چیز دیگر نمی‌گویم که ...

س: نه نه شما می‌گویید در مقام تنجز علم اجمالی اشکال می‌کنید ...

ج: بله

س: ... می‌گویید شرط تنجز علم اجمالی این است، آقای حکیم این را نمی‌گوید ...

ج: نه، چرا ...

س: آقای حکیم می‌گوید تنجز علم اجمالی هست اصول در دو طرف جاری نمی‌شود در یک طرف جاری می‌شود، آقای حکیم در مقام ...

ج: نه، بابا این که مقدمه‌ی جریان اصول است، حرف این، ببینید مقدمه‌ی جریان اصول است، یعنی این جوری باید بگوییم، بگوییم که آقا من علم اجمالی دارم نه این که علم ندارم به این که تکلیف هست یا نیست، ببینید ...

س: ... علم اجمالی ...

ج: نه علم اجمالی دارم به این که یا این جا بر من اجتنب دارم یا آن جا اجتنب دارم، اما اگر اجتنب من آن جا باشد یک اجتنبی نیست که گردن‌گیری برای من ایجاد بکند ...

س: این حرف را آقای حکیم نمی‌زند. آقای حکیم می‌گفت آقا من خودم منشغل نمی‌گیرم برائت ...

ج: حالا صبر نمی‌کنی که من بقیه‌ی حرفم را بزنم که. آقای حائری خدا رحمتش کند می‌گفت آقا صبر کن شما صبر کن شما.

خب چون پس این تکلیف اجتنب یا اجتنب آن جا هست که اگر اجتنب آن جا باشد که من اشتغال ندارم، یا ممکن است اجتنب این جا باشد که اگر این جا باشد جان‌دار گردن‌گیری دارد، این هم که چون این چنینی است برائت جاری می‌کنم.

س: آن حرف آقای حکیم است دیگر ..

ج: خب همین حرف آقای حکیم دیگر، پس بنابراین حرف ما هم همین است، داریم همین را عرض می‌کنیم که کسی که می‌خواهد تنها بگوید آن تکلیف آن جا به خدمت شما عرض شود که وجود دارد هست، تنجز می‌آید این هنوز یک مقدمه‌ی دیگری لازم دارم که بگوید که آن انشغال می‌آورد به جوری که جلوی برائت را می‌گیرد و تعارض اصول درست می‌شود. اما اگر بگوید نه آن انشغال نمی‌آورد اصلاً برائت هم نمی‌خواهد، یقین هم به آن

داری مهم نیست، خب آن‌جا برائت جاری می‌کنیم ...

س: کنارش بگذاریم دیگر ...

ج: بله؟

س: ... فرمایش آقای حکیم را بگیریم و بگویم لا معنی لها.

ج: ها اگر بگویم بله، بگویم این معنایی که شما می‌فرمایید این ادعایی که می‌فرمایید شما که تکلیف هست و من هم علم به او دارم اما در عین حالا اشتغال ذمه پیدا نمی‌کنم ...

س: معنای محصلی ندارد.

ج: بله، چون اصلاً تکلیف یعنی شغل ذمه، یعنی دین، در روایات و این‌ها هم هست دیگر که دین‌الله احقّ، یعنی تکالیف الهی دیون الهی است به گردن ما و به ذمه‌ی ما گذاشته شده، بر عهده‌ی ما هست ولذاست علیک فلان، علیک فلان هم تعبیری است که در مقام واجبات گفته می‌شود با محرمات گفته می‌شود.

س: فقط این شبهه را باید جواب بدهیم دیگر، منظورتان همین ...

ج: بله، یعنی این مقدمه را ما نیاز داریم که.

بحث دیگری که در این‌جا هست ما این بحث‌هایی که داشتیم درباره‌ی محرمات بود که آیا در محرمات دخول در محل ابتلاء شرط است در تکالیف تحریمیه یا نه؟ که نتیجه این شد که نه شرط نیست. حالا یک بحث آخری است در این‌جا و آن این است که آیا در واجبات هم این شرط هست یا نه؟ اگر یک چیزی است که محل ابتلاء نیست به این معنا یعنی ترکش محل ابتلاء نیست، معمولاً انسان انجام می‌دهد؛ آیا امر و ایجاب نسبت به چیزی که شخص انجام می‌دهد و داعی به ترک ندارد آیا این‌جا معنا دارد تکلیف یا شرط تکلیف وجوبی هم این است که نه ترکش محل ابتلاء است، خیلی وقت‌ها ترک می‌کند، داعی به ترک دارد، گاهی داعی به فعل دارد گاهی داعی به ترک دارد. این محل اختلاف واقع شده. مرحوم محقق خراسانی قدس سره آقای آخوند در حاشیه‌ی رسائل فرموده فرقی نیست، هردو مشروط است به این‌که در محل ابتلاء باشد بین محرمات و واجبات فرقی نیست، باید محل ابتلاء باشد. ابتلاء در محرمات یعنی انجامش، در واجبات محل ابتلاء باشد یعنی ترکش، می‌خواهد بگوید انجام بدهد به چیزی باید بگوید انجام بده که این آدم ترکش محل ابتلاء است، اما کاری که خودبه‌خود انجام می‌دهد خب این وجهی ندارد که؛ آدم غذا می‌خورد بگوید آقا واجب است بر تو غذا بخوری مثلاً یا نفس می‌کشد یجب علیک این‌که نفس بکشی، ایشان فرموده این‌ها چیز هستند.

محقق نائینی خالعه و فرموده نه فرق است بین محرمات و واجبات. و فارق این است فرموده در محرمات، مطلوب در محرمات ترک است، عدم آن شیء است، سر نزدن آن شیء از شما. سر نزدن اراده نمی‌خواهد بلکه عدم اراده‌ی بر فعل این موجب عدم تحقق آن شیء و ترک آن شیء می‌شود. عدم اراده هم باز امر عدمی است. فلذا اگر در باب محرمات چیزی که اصلاً شخص غافل از آن است و اصلاً توی ذهنش نمی‌آید و اراده ندارد و این‌ها، آن‌جا حالا بیاید شارع بگوید که حرام است بر تو. خب این‌که شما از حرام است

چی می‌خواهی؟ ترک می‌خواهی دیگر، خب ترک هم که هست. اما در واجبات چون فعل است، فعل اختیاری است باید شخص اراده کند آن را انجام بدهد، با عدم جور در نمی‌آید باید اراده کند آن را انجام بدهد؛ چون این چینی است بنابراین این‌جا اشکالی ندارد که شارع ولو ترک نمی‌کند و پیوسته اراده می‌کند خودش بر انجام، خب این‌جا چه اشکالی دارد شارع بیاید بفرماید که انجام بده؛ آن عدم است آن چیزی نیست، این‌جا فعل وجودی است اراده می‌خواهد، پس شارع می‌فرماید که این‌جا اشکال ندارد بگوید إفعل، همین که ترک نمی‌کند بگوید إفعل. مثلاً مادر نسبت به فرزندش یک عواطفی دارد غذا به او می‌دهد، شیر به او می‌دهد، او را نگهداری می‌کند، شارع هم بگوید يجب عليك حضانت طفلت. فلذاست که آقای نائینی خالف المحقق الخراسانی به این. آقای خوئی آن‌چه که از ایشان نقل می‌کنند «و أورد علیه المحقق النائینی و أنَّ متعلّق التكليف الوجوبی هو العمل، و هو مستند إلى الإرادة و الاختیار حتّى فیما إذا كان مفروض التحقق عادةً بدون أمر من المولی، فصَحَّ تعلّق التكليف به، و لا یكون مستهجنًا، بخلاف متعلّق التكليف التحريمی، فإنّه التّرك و هو عدمی لا یحتاج إلى العلة الوجوبیّة، بل يكفيه عدم إرادة الفعل و هو أيضا عدمی» عدم اراده فعل هم که عدمی است دیگر، همین که نبود توی نفسش اراده آن ترک می‌شود «فلو كان التّرك حاصلًا بنفسه عادةً لأجل عدم الدّاعی للمكلف إلى الفعل، كان النهی عنه لغواً مستهجنًا» این فرمایش آقای نائینی است.

آقای خوئی می‌فرمایند که، حق هم ظاهراً با آقای خوئی است که این فارق است که شما می‌گویید فارق نه نیست، حرف سر این است که آن‌جا آن مطلوب حاصل است معنا ندارد، این‌جا هم مطلوب حاصل است معنا ندارد. اگر لغویت را در آن‌جا قبول می‌کنی خب این‌جا هم لغویت قبول است، این کار دارد انجام می‌شود دوباره به او بگو انجام بده؟!

س:

چه فرقی می‌کند این دوتا با همدیگر؟ و اگر لغویت را آن‌جا جواب می‌دهید به آن‌جور که ما گفتیم که شارع واجب می‌کند یعنی حرام می‌کند برای این‌که مستند باشد، تقرب بجوید، قصد امتثال بتواند بکند خب این‌جا هم همین‌جور، اگر این را کافی نمی‌دانی خب هر دوجا یک جور است. ظاهراً حق با محقق خوئی قدس‌سره و آقای خراسانی آخوند خراسانی قدس‌سره هست که فرقی بین المقامین نیست، حالا ایشان فارق را خلافاً آن‌جا ایشان گرفتند که باید آن‌جا در محل ابتلاء باشد چون قبول کردند محقق خراسانی که باید در محل ابتلاء باشد، هم در محرمات و هم در واجبات. قهراً علم اجمالی تنجز پیدا نمی‌کند، اگر یک شخصی علم اجمالی پیدا کرد به این‌که یا این کار بر من واجب است که من گاهی ترک می‌کنم گاهی انجام می‌دهم یا همیشه دارم ترک می‌کنم یا آن کاری که دارم معمولاً انجام می‌دهم و اصلاً ترک نمی‌کنم آن را، نمی‌دانم امر مولا رفت روی آن یا روی این؛ این‌جا علم اجمالی منجز نیست درحقیقت، برای خاطر این‌که آن‌که معنا ندارد امر به او، پس فقط می‌ماند این‌جا که شاید این‌جا هست، پس شبهه‌ی بدویه است مقرون به علم اجمالی نیست برائت جاری می‌کنیم.

س: آقا استنادشان محل ابتلاء است؟

ج: بله ولی خب محل معنا می‌کنند دیگر محل ابتلاء، آن‌جا فعل محل ابتلاء است و این‌جا ترک ترک محل ابتلاء ...

س: ... به معنای محل ابتلاء یعنی التباس و تلبس است معنای

ج: بله؟

س: محل ابتلاء ... محل الانتراک باید بگویم این جا دلیلش اگر بخواهیم بگویم سؤال این است که نه محل الابتلاء هم از نظر لغوی اصلاً صحیح است، از نظر لغوی باید آن جا در واجبات بگویم محل الانتراک است یا محل الترتک است؟ محرمات می گویم محل الابتلاء است، این جا هم محل الابتلاء است صحیح است به این معنا که بگویی خب تو یک ابتلاء و امتحانی می شوی آن جا ابتلائی به ترک است این جا ابتلائی به ...

ج: نه این ابتلاء یعنی امتحان نیست ...

س: آهان اگر ابتلاء به معنای تلبس است، اگر به معنای تلبس است این جا، توی محرمات می گوید محل تلبس به این حرام است شارع می گوید متلبس نشو. در واجبات نمی خواهد بگوید نشو، محل این است که بگوید ...

ج: ترک آن ...

س: آهان، پس محل الانتراک است ...

ج: بله

س: پس دلیلش این است که بگویم محل الانتراک است.

ج: بله بله

فلذا این جوری فرموده، فرموده است که «و وسع الأمر صاحب الكفاية رحمه الله في هامش الرسائل و ذكر أن الملاك المذكور هو موجود في الشبهة الوجوبية أيضا، فلا يكون العلم الإجمالي فيها أيضا منجزا إلا فيما إذا كان جميع الأطراف محلا للابتلاء» در واجبات هم «من حيث الترتک، فيما إذا كان جميع الأطراف محلا للابتلاء من حيث الترتک» از حیث ترک محل ابتلاء باشد. این جور نباشد که ترک ندارد، چون داعی بر ترک نیست یا ممکن نیست ترکش عادتاً این. خب این بحث هم تمام شد.

بحث دیگری که ان شاء الله باید از جلسه ی بعد شروع بکنیم این است که حالا اگر شک کردیم که یک چیزی داخل محل ابتلاء هست یا نیست؟ آیا در این جا وظیفه چی هست؟ این بحث خیلی خوبی است از نظر یعنی فنی، که اگر شک کردیم چون قواعدی این جا اعمال می شود که خوب است برای جاهای دیگر هم مفید است. بحث ان شاء الله جلسه ی بعدمان این است که اگر شک کردیم که آن محل ابتلاء هست یا نه؟ این جا آیا علم اجمالی منجز می شود یا نمی شود؟ مثل این که می دانم یا در این سفر پیراهن خودم متنجس شد یا پیراهن دیگری که می دانم آن پیراهن کی بود؟ آن که رفت تانزانیا بود یا این که همین رفیق مان که این جاها با او هستیم؟

س: یا یک چیزی است که می دانم این خارج از محل ابتلاء هست یا نیست؟

ج: بله؟

س: یا یک چیزی که بنحو شبهه ی مفهومیه ...

ج: یا شبهه‌ی مفهومی، حالا اگر ندانستیم که آره مثلاً یک مواردی هم بنحو شبهه‌ی مفهومیه شک می‌کنیم که آیا، چیزهایی که مثلاً فرض کنید همسایه‌های مثلاً انسان که حالا رفت و آمدی هم با آن‌ها ندارد ولی این‌جوری هم نیست که ممتنع باشد یا چی باشد، حالا یک وقتی ممکن است این‌ها یا در این موارد حکم چیست؟ ان‌شاءالله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.